

The Emergence of Iranian Identity Differentiation in Late Iranian Islamic" -Historiography: The Discursive Formation of the "Iranian Dichotomy

Reza Parsamoghaddam¹ 

DOR:20.1001.1.29808901.1403.3.10.4.3

Abstract

Identity differentiation remains an ongoing phenomenon in the everyday life of in the) *actuality* Iranians, with evident identity boundaries and disputes reflecting the of the present research problem. The formative moments of the (Foucauldian sense Islamic" dichotomy, as structuring frameworks of identity discourses, constitute -Iranian" *(history of the present)* the foundations of such differentiation This article, grounded **When** :ault's archaeological methodology, addresses the central questionin Michel Fouc **-and through what mechanisms did identity differentiation based on the Iranian Islamic duality become a problem for Iranians, and what made this mode of identity** sely, from an archaeological perspective, could such a More preci **?problematic** differentiation have emerged without the manifestation of this dichotomy, and if so, would alternative discursive formations of Iranian identity have been conceivable **? (event)** tion in modern Iranian historiography is rooted in the This identity differentia discursive and historiographical practices of Mirza Fathali Akhundzadeh and Mirza Aqa As prominent intellectual agents, they played a key role in *(degree zero)* Khan Kermani Islamic identity dichotomy. Drawing on -ulation of the Iranianthe initial discursive form Iranian rhetoric infused with racial overtones (i.e., Aryanist ideology), -Arab and pro-anti they established a discursive opposition that later transformed into an institutionalized .current ideological constitutionalist -This ideology found resonance in the works of post building and governance -thinkers and writers and eventually materialized in the nation strategies of the Pahlavi state. The article traces this discursive formation and its ulation of statements by mapping the connections among concepts, themes, and accum strategies (discursive formation), ultimately showing how this binary became a basis for .identity politics and governance

Keywords: on; Degree Zero; History of the Discursive Formation; Identity Differentiati Islamic Dichotomy; Iranian Historiography-Present; Iranian

1. PhD, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.

parsamoghaddamreza@yahoo.com

Cite this Paper: ParsaMoghaddam' R. The Emergence of Iranian Identity Differentiation in Late Iranian Islamic" Dichotomy-Historiography: The Discursive Formation of the "Iranian;Civilizational interdisciplinary studies of Islamic Revolution. 3(10), 101-129.

Publisher: Imam Hussein University

© **Authors**



This article is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0) .



10

Vol. 3
Summer 2024

Research Paper

Received:
13 November 2024

Revised:
11 December 2024

Accepted
21 December 2024

Published:
21 December 2024

P.P: 101-129

ISSN: 2980-8901
E-ISSN: 2821-1685





مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۲۳

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۹/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

صص: ۱۲۹-۱۰۱

شاپا چاپی: ۸۹۰۱-۲۹۸۰
الکترونیکی: ۱۶۸۵-۲۸۲۱پیدایش تمایز یابی هویتی ایرانیان در تاریخ نگاری متأخر ایرانی
(شکل بندی دوگانه انگاری ایرانیّت و اسلامیت)رضا پارسا مقدم^۱ ID

چکیده

تمایز یابی هویتی در زیست روزمره ایرانیان، همچنان جاری و ساری است و مرز بندی های هویتی و منازعات حاصل از آن نمایانگر اکتونیت (در معنای فوکویی) مسئله پژوهش حاضر است؛ بدان سان که لحظات شکل بندی دوگانه «ایرانیّت و اسلامیت» به منزله چارچوب های تعیین بخش گفتمان های هویتی، ملاک و مبنای تمایز یابی مزبور می باشد (تاریخ اکنون). بر این اساس، بر مبنای چارچوب نظری روشی دیرینه شناسانه فوکو پرسش محوری مقاله حاضر این است که تمایز یابی هویتی بر مبنای دوگانه «ایرانیّت و اسلامیت» به مثابه هسته های سامان بخش نظام قدرت دانش در ایران از چه زمانی و طی چه مکانیزم ها و سازوکارهایی برای ایرانیان بدل به مسئله شد و اساساً چه شد که هویت یابی ایرانیان بر مبنای دوگانه مزبور پروبلماتیک شد؟ به سخن دیگر، اگر بخواهیم پرسش را به لحاظ دیرینه شناسانه منفتح تر کنیم، اگر این دوگانه مذکور پدیدار نمی گشت آیا باز هم این تمایز یابی هویتی در میان ایرانیان امروز بوجود می آمد؟ و در این صورت، امکان تصور گونه ای دیگر غیر از این صورت بندی گفتمانی که هم اکنون با آن مواجه ایم وجود داشت؟ (رویداد). این تمایز یابی هویتی در تاریخ نگاری معاصر ایران، در واقع، محصول و پیامد تاریخ نگاری و گفتارهای «دوگانه انگار» میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی است (درجه صفر). آخوندزاده و کرمانی، حاملان، پیگورها و کارگزاران اصلی شکل گیری صورت بندی گفتمانی «تمایز یابی هویتی» بر پای دوگانه «ایرانیّت و اسلامیت» هستند. در این مقاله تلاش شده است تا با استفاده از چارچوب نظری روشی دیرینه شناسانه فوکو، چگونگی شکل گیری این صورت بندی گفتمانی و انباشت و تراکم گزاره های پیرامون آن را از طریق پیوند مفاهیم، موضوعات و راهبردها توضیح داده شود (صورت بندی گفتمانی). دوگانه «ایرانیّت و اسلامیت» به دوره پیشا مشروطه و نوشته ها آثار و مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی بر می گردد. این دو منوال فکر پیشامشروطه، با تأکید بر گفتارهای «عرب ستیزانه» و «ایران ستایانه» و برجسته سازی دوگانه «ایرانیّت و اسلامیت» با چاشنی نژادی [نژاد آریایی]، تمایز یابی هویتی در میان ایرانیان را برای نخستین بار صورت بندی گفتمانی کردند. این دوگانگی گفتمانی، بدل به یک ایدئولوژی باستان گرایانه شد و این ایدئولوژی در آثار، نوشته ها و مکتوبات روشنفکران و نویسندگان پسا آخوندزاده و کرمانی تجلی پیدا کرد. در استمرار و امتداد این ایدئولوژی بود که «شین پرتو»، «بزرگ علوی» و «صادق هدایت»، با تألیف مشترک کتاب «انیران»، دوگانه «ایرانیّت و اسلامیت» را با ادبیات گفتمانی «ایران و انیران»، بازتولید و تئوریزه کردند. در نهایت، ایدئولوژی باستان گرایانه نهادمند و متعین شد در کردارهای حکمرانی دولت های مدرن ایران (پهلوی اول و دوم) متعین شد و الگوی عمل و مبنای سیاست گذاری های آنان قرار گرفت (حکومت مندی).

کلیدواژه ها: صورت بندی گفتمانی، تمایز یابی هویتی، درجه صفر، تاریخ اکنون، ایرانیّت و اسلامیت، تاریخ نگاری ایرانی.

۱- نویسنده مسئول: دکترای تخصصی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

parsamoghdamreza@yahoo.com

استناد: پارسا مقدم، رضا. (۱۴۰۳). پیدایش تمایز یابی هویتی ایرانیان در تاریخ نگاری متأخر ایرانی (شکل بندی دوگانه انگاری ایرانیّت و اسلامیت)، مطالعات میان رشته ای تمدنی انقلاب اسلامی، ۳ (۱۰)، ۱۲۹-۱۰۱.

DOR: 20.1001.1.29808901.1403.3.10.4.3

© نویسنده گان

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین (ع)



این مقاله تحت لایسنس آفرینندگی مردمی (Creative Commons License- CC BY) در دسترس شما قرار گرفته است.

مقدمه و بیان مسئله

در تاریخ هشتم آبان ماه ۱۳۹۶، روزنامه شرق در مطلبی با عنوان «حاشیه‌های روزی به نام کوروش» چنین می‌نویسد: «در کلام علامه طباطبایی، کوروش همان ذوالقرنین ستوده شده در قرآن است، اما در اینستاگرام حسین الله کرم، شخصیتی دروغین و جعلی است که هیچ ردپایی از او در تاریخ یافت نمی‌شود. گروهی از کوروش به عنوان پادشاهی قدرتمند و دادگر یاد می‌کنند، در حالی که برخی دیگر او را همانند سایر شاهنشاهان، فردی قدرت طلب و زورگو می‌دانند» (روزنامه شرق، ۶ اردیبهشت ۱۴۰۲).

همچنین این روزنامه اضافه می‌کند: «برخی بر این باورند که این روز بر اساس منابع تاریخی یونانیان، زادروز کوروش است و عده‌ای دیگر آن را روز فتح بابل به دست کوروش می‌دانند» (همان). از سوی دیگر، امام جمعه شیراز در خطبه‌های نماز جمعه پنجم آبان ۱۴۰۲ گفت: «هفتم آبان منشأ توراتی و اسرائیلی دارد و جز این، چیز دیگری نمی‌توان برای آن متصور بود» (همان). بااین حال، این روز هنوز نه در تقویم ملی ایران و نه در تقویم‌های جهانی (مانند یونسکو) به نام کوروش ثبت نشده است. با این وجود، باورمندان به این روز هر ساله با حضور در کنار آرامگاه کوروش، پادشاه هخامنشی، تلاش می‌کنند آن را گرامی بدارند. در این میان، نماینده مردم شیراز در مجلس شورای اسلامی، طی نامه‌ای خطاب به رئیس‌جمهور و وزیر ارشاد، خواستار برگزاری مراسمی رسمی برای روز کوروش در هفتم آبان ماه، با هدف معرفی فرهنگ و تمدن ایران، شده است. علاوه بر او، چهار نفر از استادان تاریخ و فرهنگ ایران نیز در نامه‌ای دیگر به رئیس‌جمهور درخواست کرده‌اند تا شرایط حضور خودجوش مردم در مجموعه پاسارگاد در این روز را فراهم کند. در این نامه چنین آمده است: «نزدیک به یک دهه است که هفتم آبان ماه از سوی دوستان ایران در سراسر جهان به یاد روز صدور منشور حقوق بشر کوروش بزرگ پس از آزادسازی بابل، که نقطه عطفی در تاریخ جهان به شمار می‌رود، به‌طور خودجوش «روز کوروش» نامیده شده

است. در این روز، گروهی از ایرانیان که هر سال بر شمارشان افزوده می‌شود، بر آرامگاه آن شخصیت ارجمند گرد می‌آیند و جلوه‌هایی زیبا از وحدت و همبستگی ایرانیان و اقوام ایرانی را به نمایش می‌گذارند» (همان).^۱

هدف از آوردن مطلب روزنامه شرق و اشاره به نامه چهار نفر از استادان تاریخ، فرهنگ، و ادب ایران (که در اینجا حاملان جریان هویتی گفتمان باستان‌گرایانه به شمار می‌روند) خطاب به رئیس‌جمهور وقت، نشان‌دادن «تاریخ اکنون» یک منازعه هویتی کهن و دامنه‌دار میان دوره «ایران باستان» و «دوره اسلامی» است. چنان‌که میشل فوکو نیز در کتاب «مراقبت و تنبیه»: بر مفهوم «تاریخ اکنون» تأکید می‌کند و می‌نویسد: «منظور من [از تاریخ اکنون] نوشتن تاریخ گذشته در قالب واژگان حال نیست، بلکه هدف، نوشتن تاریخ اکنون است» (فوکو، ۱۳۹۷: ۴۳). به بیان دیگر، مطلب حاشیه‌های روزی به نام کوروش نمایانگر «تاریخ اکنون» منازعات هویتی میان جریان‌های «پیشااسلامی» (ایران باستان و گفتمان‌های باستان‌گرایانه) و «دوره اسلامی»، به‌عنوان گفتمان رقیب، است. این منازعات هویتی نشان‌دهنده پویایی و «اکنونیت» نزاع‌هایی هستند که به دو گانه «ایرانیت و اسلامیت» به مثابه چارچوب‌های تعیین‌کننده گفتمان‌های هویتی در تاریخ معاصر ایران معطوف‌اند.

این دو جریان هویتی، علاوه بر هم‌زمانی و «اکنونیت» (تاریخ اکنون)، دارای ریشه‌های تاریخی نیز هستند. چنان‌که گفته شده است:

«به لحاظ سنتی، از زمان صفویان در قرن دهم هجری، این دو جریان در کنار یکدیگر زیسته‌اند و همراه با آن‌ها، دو روایت هویتی ناگسستگی و درهم‌تنیده شکل گرفته است که در نهایت، نوعی اجماع یا اجتماع از ایرانیان را پدید آورده است» (مظفری، ۱۴۰۰: ۵۴).

هدف از ذکر نمونه گزاره‌های فوق، در میان گزاره‌های بسیار مشابه دیگری که در این مقاله ارائه شده‌اند، بررسی صحت و سقم یا تأیید و تکذیب آن‌ها نیست. بلکه، بنا به روش

۱ - روزنامه شرق، سال پانزدهم، شماره ۲۹۹۹، مورخ هشتم آبان ماه سال ۱۳۹۶، دسترسی در مورخ ۶ اردیبهشت ۱۴۰۲.

دیرینه‌شناسانه^۱ فوکویی، مسئله این نیست که آیا «کوروش» شخصیتی دروغین و جعلی بوده یا واقعی و اصیل. آنچه اهمیت دارد، بازشناسی گفتمان‌ها و سازوکارهایی است که این منازعات هویتی را در زمان حال صورت‌بندی و بازتولید کرده‌اند. به بیان دیگر، در رویکرد دیرینه‌شناسانه، مسئله صدق و کذب گزاره‌ها مد نظر نیست. هدف از ذکر گزاره‌ها و شواهد فوق، تأکید بر «تاریخ اکنون» و بررسی منازعات هویتی ناشی از دوگانگی «ایرانیت و اسلامیت» به عنوان نمونه‌ای از تمایز یابی هویتی در بستر معاصر ایران است؛ منازعاتی که طبق تحلیل فوکویی و با تأکید بر چارچوب نظری دیرینه‌شناسانه او، مفهوم صدق و کذب در مورد شخصیت‌هایی همچون کوروش را بی‌اهمیت می‌سازند.

آنچه اهمیت دارد و از گزاره‌های مذکور پیداست، منازعات هویتی باستان‌گرایانه ناظر بر «دوره پیشااسلامی» و هویت‌های اسلامی ناظر بر «دوره اسلامی» همچنان در بین ایرانیان امروز حضور دارند و موضوع «تاریخ اکنون» را تشکیل می‌دهند. این منازعات هویتی نه تنها امری معطوف به گذشته‌های تاریخی کهن نیستند، بلکه در زیست روزمره مردم ظهور و بروز دارند و به نوعی با «تاریخ اکنون» و تجربه زندگی معاصر ایرانیان گره خورده‌اند.

این منازعات هویتی در بستر فضای گفتمانی دوگانه‌انگاری «ایرانیت و اسلامیت» قابل رؤیت و فهم هستند. دوگانه‌انگاری مذکور، به طور مشخص، محصول و پیامد نظم گفتمانی حاصل از گفتارهای «ایران‌ستایانه» و «عرب‌ستیزانه» دو منورالفکر پیشامشروطه، یعنی «میرزا فتحعلی آخوندزاده» و «میرزا آقاخان کرمانی»، می‌باشد.

به بیان دیگر، لحظات آغازین تولد و پیدایش تمایز یابی هویتی در میان ایرانیان بر مبنای دوگانه‌انگاری «ایرانیت و اسلامیت» شکل گرفته است. بر این اساس، پرسش اصلی مقاله حاضر بدین شرح است: «تمایز یابی هویتی» بر مبنای دوگانه «ایرانیت و اسلامیت» از چه زمانی و از طریق چه مکانیزم‌ها و سازوکارهایی برای ایرانیان به مسئله‌ای بنیادین تبدیل شد؟ اساساً چه عواملی

1- Archaeology

موجب شدند که هویت‌یابی ایرانیان بر مبنای دوگانه «ایرانیت و اسلامیت» به امری پروبلماتیک بدل شود؟ در ادامه، پرسش دیگر این است که تمایز یابی هویتی در میان ایرانیان چگونه و از طریق کدام سازوکارهای گفتمانی صورت‌بندی^۱ شده است؟

به بیان دیگر، اگر بخواهیم مسئله و پرسش نوشتار حاضر را از منظر «دیرینه‌شناسانه» بیان کنیم، این پرسش مطرح می‌شود: آیا اگر دوگانه «ایرانیت و اسلامیت» پدیدار نمی‌شد، باز هم تمایز یابی هویتی در میان ایرانیان به شکلی که امروز وجود دارد، ایجاد می‌شد؟ و در این صورت، آیا امکان تصور گونه‌ای دیگر از این صورت‌بندی گفتمانی که اکنون با آن مواجه هستیم وجود داشت؟ همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، این تمایز یابی هویتی در تاریخ‌نگاری معاصر ایران در حقیقت بازتاب، محصول و پیامد گفتارهای «دوگانه‌انگار» نورالفکران متقدم ایرانی همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی است.

اهمیت و ضرورت تحقیق

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، منازعات هویتی در میان ایرانیان امروزی همچنان حضور دارد و مسئله «تاریخ اکنون» به عنوان مقوله‌ای کلیدی در زندگی روزمره ایرانیان متجلی شده است. این منازعات صرفاً موضوعی مربوط به گذشته‌های دور تاریخی نیستند، بلکه با «تاریخ اکنون» ایرانیان پیوند دارند. در این بستر، «دوگانه ایرانیت و اسلامیت» به عنوان چارچوبی اساسی، مبنای «تمایز یابی هویتی» در میان ایرانیان و صورت‌بندی گفتمانی آن قرار گرفته است. از این رو، بررسی چگونگی شکل‌گیری این صورت‌بندی گفتمانی در میان ایرانیان و انباشت و تراکم گزاره‌های مرتبط با آن، اهمیت و ضرورت نوشتار حاضر را بیش از پیش روشن می‌سازد.

۱- منظور از «صورت‌بندی گفتمانی» قواعدی است که در یک دوره حاکم بر تفکر و رفتار انسانهاست، لذا سبب ایجاد دانش‌ها، نهادهای اجتماعی و مؤسسات می‌شود، بنابراین شیوه‌های تفکر مشخص می‌شود، همچنین کردارهای ما را مشخص می‌کند. در مقاله حاضر، تلاش خواهیم کرد تا تحلیل دیرینه‌شناسانه را با به تصویر کشیدن صورت‌بندی‌های گفتمانی نشان دهیم. به عنوان مثال فوکو در کتاب‌های «جنون و تمدن» (۱۹۶۱)، «تولد درمانگاه» (۱۹۶۳)، «نظم اشیاء» (۱۹۶۶) و «دیرینه‌شناسی دانش» (۱۹۶۹)، «صورت‌بندی‌های گفتمانی» در نظام دانایی یا همان اپیستمه کلاسیک (قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸) و مدرن (اواخر قرن ۱۸) را نشان می‌دهد.

پیدایش دوگانه «اسلامیت و ایرانیّت»^۱ در گفتارهای عرب ستیزانه [بخوانید اسلام ستیزانه]^۲ آخوندزاده و کرمانی

فتحعلی آخوندزاده (۱۸۱۲-۱۸۷۸)، میرزا آقاخان کرمانی (۱۸۵۳-۱۸۹۶) و بسیاری از معاصران آن‌ها تصویری باشکوه از دوران تمدن هخامنشی و ساسانی ترسیم کرده و «عرب بادیه‌نشین وحشی» را مسئول نابودی این تمدن با عظمت معرفی کردند. کرمانی «اسلام» را دینی

۱- آخوندزاده و کرمانی از بنیان گذاران و حاملان اصلی و اولیه گفتمان «عرب ستیزی» در ایران بوده‌اند و تا پیش از آنان این گفتمان وجود نداشته است. و گرچه «منورالفکرها در نفی هویت موجود ریشه‌ی خصومتی تازه را با اعراب به عنوان «دیگری» جدید ایرانیان پی ریزی کردند» (کچویان، ۱۳۸۴: ۹۰). اما حتی بعد از آخوندزاده و کرمانی دو تن از مؤثرترین روشنفکران دوره رضاخان، سید حسن تقی زاده و محمد علی فروغی که در آثار و عقایدشان ضمن تأکید و تبلیغ عظمت ایران باستان، خبری از بدگویی نسبت به اعراب یا نفی اسلام نیست.

۲- در تاریخ نگاری ایران پسا آخوندزاده و پسا کرمانی، هرجا سخن از «اعراب» می شود، یا به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم مراد همان «اسلام» است و همین خود، در تاریخ نگاری معاصر ایران بدل به یک گفتمان فراگیر شده است. گرچه استثناهایی هم ناظر به این مسئله وجود دارد که صراحتاً بر آنند که بین این دو، خط مرزی ترسیم کنند، ولیکن، دست آخر [در اینجا مسامحتاً] در دام همان نظم گفتمانی عرب ستیزانه می‌افتد. که این خود نمایانگر هژمونیک بودن گفتارهای مزبور به مثابه هسته‌های سامان بخشی نظام قدرت دانش در ایران معاصر است. به عنوان نمونه الهه کولایی (۱۳۸۳)، مادامی که سخن از تحولات صفویه می گوید، این چنین مرزبندی مزبور را صورت بندی می کند: «با هجوم عربها و اقوام ترک، و به ویژه با رفت و آمدهای قرن هجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم، کشور ما وارد عرصه رقابت های بین المللی می شود. با گسترش پدیده فرهنگ ایرانی اسلامی و مذهب تشیع و تلاش برای استفاده از گرایش هایی که در برابر نفوذ عرب ها در ایران شکل می گیرد و تأکید بر هویت ایرانی، درک و جذب ایده آل ها و آرمان های اسلامی و نه عربی، و تفکیک این دو از یکدیگر منجر به تحولات در عصر صفویه می شود، اسلام به عنوان یک مکتب در به وجود آمدن دولت ملی و نظام سیاسی جدیدی در ایران نقش داشت و باعث شد به سمت وحدت ملی و سیاسی حرکت کنیم بعد از این عصر، بحث هویت در ایران مسیرش تغییر یافته ولی از متن اصلی جدا نشده است» (کولایی، ۱۳۸۳: ۵۵). البته لازم به ذکر است که همین مرزبندی، خود رگه هایی از بدبینی به اعراب را با خود حمل می نماید و گویای امتداد تاریخ نگاری عرب ستیزانه دو منورالفکر متقدم پیشا مشروطه است که در تاریخ نگاری امروز ایران، نشسته است. ولیکن، سنت رایج و مسلط تاریخ نگاری معاصر ایران، چنین مرزبندی صریحی بین «اعراب» و «اسلام» قائل نیست و این فقدان مرزبندی، بازتاب، محصول و پیامد گفتارهای ناسیونالیستی آخوندزاده و کرمانی و مرهون گفتارهای عرب ستیزانه آنان می باشد، که بلافاصله و با فاصله زمانی اندکی، صادق هدایت (۱۳۳۰-۱۲۸۱ ش)، این ادبیات گفتمانی را بازتولید می کند و همچنین، در تاریخ نگاری حسن پیرنیا (مشیرالدوله) (۱۳۱۴-۱۲۵۰ ش) عباس اقبال آشتیانی (۱۳۳۴-۱۲۷۵ ش) و سعید نفیسی (۱۳۴۵-۱۲۷۴ ش) صراحتاً امتداد می یابد و دست آخر، این فریدون آدمیت است که در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ش. با سوار شدن در همین قطار تاریخ نگاری و امتداد و استمرار آن، یک صورت بندی نظام‌مندی بدان می دهد.

بیگانه می‌انگارد که از سوی سامی‌ها بر «ملت نجیب آریایی» تحمیل شده است. از دیدگاه او، سامی‌ها «ملتی پابرنه و سوسمارخور، چادرنشین صحراگرد و عرب‌های وحشی» هستند که مسئولیت نابودی تمدن کهن ایران بر دوش آن‌هاست (بلوندل سعد، ۱۳۸۲: ۱۷).

عباس امانت و فرزین وجدانی (۲۰۱۲) در کتاب «مواجهه ایران با دیگران؛ مرزهای هویت از منظر تاریخی» عرب‌ستیزی کرمانی را بدین صورت توصیف می‌کنند: «میرزا آقاخان کرمانی، اعراب را «جاهل، سوسمار و وحشی، خونخوار، پابرنه، شترسوار، کوچ‌نشین، بیابان‌نشین که پیش از ظهور پیامبر اکرم (ص) از دزدی، غزوه و کشتار زندگی می‌کردند» معرفی کرده است. او نوشت که در زمان فتوحات اعراب، ایرانیان ظاهر زیبا، چهره‌های مغرور و شاد، و هیکل زیبا و خوش‌فرم خود را از دست داده بودند» (Amanat and Vajdani, 2012: 204).

لئون پولیاکوف معتقد است که افسانه‌ی «عصر طلایی» تنه اصلی ملی‌گرایی نوین ایران را تشکیل می‌دهد. از زمان مشروطه تا اوایل دوران رژیم پهلوی، محتوای مقالات، روزنامه‌ها، شعر، رمان‌های تاریخی و ادبیات، نه تنها به فساد دولت، عقب‌ماندگی اجتماعی و مجرم‌شماری قاجاریه معطوف بوده، بلکه همچنین به ضدیت با روحانیت شیعه، تحسین زرتشت و بزرگ‌انگاری تمدن ایران پیش از اسلام توجه زیادی داشته است (منقول در: بلوندل سعد، ۱۳۸۲: ۱۸). از آن پس، کلیشه‌ی «عرب بادیه‌نشین وحشی» که توسط کرمانی به کار گرفته شده، در فرهنگ معاصر ایران بارها و بارها تکرار شده است. ایرانیان تأثیر زیادی از این تصاویر منفی گرفته‌اند و در این میان، تبلیغ بر شاهنامه‌ی فردوسی، حماسه‌ی ملی ایران که تاریخ حماسی ایران را با ورود عرب به ایران و شکست ساسانیان به پایان می‌رساند، اوج می‌گیرد. در این اثر، اعراب به عنوان مردمی بی‌تمدن و پست معرفی شده‌اند (همان).

جنبه «عرب‌زدایی» در گزارش تاریخ در نوشته‌های میرزا آقاخان کرمانی به مراتب بیشتر از تاریخ‌نویسان دیگر نمایان است. علی‌رغم این نکته که محمدباقر مؤمنی، از مورخان دوره‌ی مشروطه که در سنت تاریخ‌نگاری فریدون آدمیت قلم می‌زند و از حامیان اندیشه‌های آخوندزاده و کرمانی است، به عرب‌ستیزی کرمانی معترف است، وی در این باره می‌نویسد: «دو کتاب «سه مکتوب» و «صدخطابه»^۱ که یکی به صورت نامه یا «مکتوب» و دیگری در جامه «خطابه» از

۱- «میرزا آقاخان کرمانی، سبک و شیوه کتاب «صدخطابه» را از همین اثر [سه مکتوب آخوندزاده]، اخذ و اقتباس کرده است (آرین‌پور، ۱۳۵۰: ۳۴۸).

جانب «شاهزاده آزاده کمال الدوله دهلوی» به «نواب جلال الدوله شاهزاده ایرانی» نوشته شده و هر دو شامل انتقادات تند و صریح از زندگی مادی و به ویژه اخلاقی و فکری و مذهبی ایرانیان از موضع اندیشه ترقی خواهانه هستند که در عین حال با **چاشنی شدید ناسیونالیسم ایرانی و ضد عربی** همراه است^۱ (مؤمنی، ص ۳۳۶: بی تا).

محمدباقر مؤمنی بر این نکته تأکید دارد که: «البته این سخن بدان معنا نیست که میرزا آقاخان تنها در این دو کتاب به این مسائل پرداخته، بلکه بالعکس در تمام دوران زندگی خود به این مسائل می اندیشیده و در بسیاری از دیگر نوشته های خود نیز به تناسب رشد فکری خویش توضیحات و نظرانی در این زمینه ها ارائه داده است» (مؤمنی، ۳۳۷). چنان که ملاحظه می شود، محمدباقر مؤمنی، مورخ برجسته در حوزه ی تاریخ مشروطه و معاصر ایران، به وضوح در صدد است از خدشه دار شدن چهره ی مریدان خود (یا به تعبیری دیگر «قهرمانان یگانه اش») جلوگیری کند و همچنین به دلیل علاقه ی خود به میرزا آقاخان کرمانی، از به کار بردن واژه های منفی مانند «نژادگرایی» یا «نژادپرستی» که معادل مستقیم همان «چاشنی شدید ناسیونالیسم ایرانی و ضد عربی» هستند، خودداری می کند. ملک الشعراء بهار نیز در مورد میرزا آقاخان کرمانی می نویسد: «فکر عرب ستیزی در ایران از او نشأت گرفت» (بهار، سبک شناسی، جلد سوم). میرزا آقاخان کرمانی در نوشته های خود از واژه ی «تازی» به جای «عرب» یا «اعراب» استفاده می کرد. این واژه در زبان عربی معنای مشخصی ندارد و در زبان فارسی نیز معنای روشنی برای آن وجود ندارد. برخی بر این باورند که معنای واژه ی «تازی» از مفهوم «تازنده و تازیدن» نشأت گرفته و به مردمی اطلاق می شود که همیشه در حال تازیدن هستند... (توکلی طرقي، ۱۳۹۷: ۶۰).

با این حال، تحلیل های تاریخی و زبانی نشان می دهند که دیدگاه توکلی طرقي درباره ی بی ریشه بودن واژه ی «تازی» در زبان عربی کاملاً دقیق نیست. شواهد زبانی نشان می دهند که این واژه در زبان عربی ریشه در نام قبیله ای خاص به نام «طی» دارد و در زبان فارسی معنای استعاری پیدا کرده که عمدتاً متأثر از کاربردهای فرهنگی و تاریخی است.

۱ - تأکید از ماست.

فریدون آدمیت (۱۳۵۷) تفکر «ضد عربی»^۱ را به طور مشخص در آثار و تألیفات میرزا آقاخان کرمانی این گونه تئوریزه و صورت‌بندی می‌کند: «میرزا آقاخان کرمانی، در کتاب «آینه سکندری»، سلطه‌ی اعراب را بانی تمامی مشکلات و چالش‌های ایران معرفی می‌کند و هرگاه درباره‌ی اعراب بحث می‌کند چنان احساس خشم و نفرتی بر وی غالب می‌شود که استدلال‌ات منطقی و عقلانی را به کنار نهاده و با احساساتی آتشین‌تر از آخوندزاده بر آنان تاخته و ایرانیان را به دوری و کنار گذاشتن آداب و رسوم و آیین آن‌ها دعوت می‌کند» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۸۳).

به زعم فریدون آدمیت، تاریخ‌نگار مشروطیت، «میرزا آقاخان کرمانی معتقد بود که این حمله [حمله اعراب به ایران]^۲ بر روح و خلق و خوی ایرانیان نیز تأثیر گذاشته و آنان را از سروری و بزرگی انداخته است» (همان، ص ۱۲۱). افزون بر کرمانی، «آخوندزاده نیز حمله اعراب را عاملی مهم بر انحطاط سیاسی و تنزل اخلاقیات در جامعه ایرانی می‌داند...» (همان).

در تاریخ‌نگاری معاصر ایران، غالباً «اعراب و اسلام» مترادف یکدیگر دانسته شده‌اند و این مسئله از نظر گفتمانی تثبیت و هژمونیک شده است. فی‌المثل، جویا بلوندل سعد (۱۳۸۲) در کتاب «عرب ستیزی در ادبیات معاصر ایران» در باب «مقصر دانستن اسلام و نسبت دادن

۱- ترویج این ایدئولوژی «ضد عرب» در ایران موجب شد که «ملی‌گرایان ایران، در زمینه‌ی هویت‌سازی و ملت‌سازی بیشتر روی دو عنصر زبان و تاریخ و آن هم تاریخ باستانی ایران تأکید نمایند و اسلام را به عنوان بخشی از هویت ایرانی به نحوی انکار نمایند و حتی به تأثیر از شرقشناسان به تحقیر و نمایش آن به عنوان عامل عقب ماندگی ایران بپردازند. چنانکه «در دوران جنگ جهانی اول و پس از آن احساسات تند و تیز ناسیونالیستی توسط طیف وسیعی از شاعران، روزنامه‌نگاران، نویسندگان بر مبنای اندیشه کسانی چون آخوندزاده و آقاخان کرمانی، عرضه می‌شد؛ که از شکوه و افتخارات ایران باستان آگاهی پرشور و نقادانه‌ای ایجاد کرده و آن را به صورت عامه‌پسند در جامعه رواج می‌دادند» (بروجردی، ۱۳۸۴: ۴۶).

۲- به زعم شاهرخ مسکوب «پس از هجوم اعراب و سقوط امپراتوری ساسانی، ما ایرانی‌ها اقل مدت دو قرن در نوعی بهت و کرختی و بی‌حالی روانی بودیم. بنای عظیم آن امپراتوری، یا به عبارت دیگر، جنازه سنگینش که روی مردم ایران افتاده بود، ظاهراً همه را به ستوه آورده بود؛ انگار کمر ملتی زیر این بار شکسته بود، مخصوصاً که سقوط ساسانیان با لشکرکشی و هجوم قومی دیگر، با دین و بازبان و با فرهنگی بیگانه و خشونت‌های نظامی و اجتماعی که شرحش در جاهای دیگر، در تاریخ سیستان، تاریخ بخارا، تاریخ بلعمی و... آمده، توأم بود، رابطه ملت ایران با یک نظام اجتماعی، دولتی و فرهنگی دیگری افتاد. محیط زیستش عوض شد. نظام اداری و مالی ساسانی مثل آوار روی سرش خراب شد. وقتی که از زیر آوار بیرون آمد، با هزار مشقت و خطر، تازه خودش را در سرزمین غریب ناآشنایی دید» (مسکوب، ۱۳۸۵: ۴).

علت بدبختی‌های ایرانیان^۱ به آن می‌نویسد: «قرن نوزدهم آغاز تحرک ملی گرایان ایران است که با مقایسه عقب‌ماندگی ایران با توسعه و تحول و مدنیت غرب، نظر مردم را به ملی‌گرایی نوین جلب کردند. این ملی‌گرایی هم از آغاز، بر آن شد تا علت عقب‌ماندگی ایران را در ظهور «اسلام» اعلام کند» (سعد، ۱۳۸۲: ۱۸). میرزا آقاخان کرمانی به دلیل تمایلات شدید «ضد عربی» بر آن بود که با تکیه بر ناسیونالیسم، عامل جدیدی را برای هویت‌بخشی، تحرک اجتماعی و قدرت‌بخشی به ملت و کشور ایران ارائه دهد (آجدانی، ۱۳۸۶: ۱۷۶).

آخوندزاده، در نامه‌ای به جلال‌الدین میرزا، **اسلام و اعراب مسلمان را به عنوان عامل واپس‌گرایی ایران** معرفی کرده و می‌نویسد: «شاهزاده زبان ما را از تسلط زبان عربی آزاد فرماید، من نیز در تلاش هستم که ملت خودمان را از دست خط عربی نجات دهم. کاش ثالثی پیدا شدی و ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عرب‌ها که سلطنت هزار ساله عدالت آئین ممدوحه بلند آوای ما را به زوال آوردند و وطن ما را که گلستان روی زمین است، خراب اندر خراب کردند و ما را بدین ذلت و سرافکنندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودی» (آخوندزاده، ۱۳۷۴: ۱۷۲).

آخوندزاده و کرمانی در گفتارهای خود دوگانگی نژادی و فرهنگی قابل‌توجهی را ایجاد کرده‌اند. به بیان عبارتی، «از حیث نظریه نژادی، عرب نژادی پست‌تر است و تمامی تولیدات و محصولاتش انحطاط‌آور است. دین اسلام و تمام اختصاصاتش، از جمله علما، وجه منحدسازی و فسادآوری برای نژاد برتر آریایی ایرانی دارند و در راه ترقی و پیشرفت ملت ایران، مانعی تلقی

۱ - به گفته ماشاءالله آجودانی، «در نوشته‌های روشنفکرانی چون آخوندزاده، جلال‌الدین میرزا قاجار، میرزا آقاخان کرمانی، و... **دین اسلام و حمله اعراب به ایران [تأکید از ماست]** باعث سقوط و تباهی ایران و اضمحلال فرهنگ درخشان آن و به عبارت ساده‌تر عامل اصلی همه سیه‌روزیهای تلقی می‌گردید که ایران آن عصر با آن مواجه بود» (آجودانی، ۱۳۸۷: ۴۸). به زعم نگارنده مقاله حاضر، برخلاف نظر ماشاءالله آجودانی، ماجرای منورالفکری چون جلال‌الدین میرزای قاجار با آخوندزاده و کرمانی، تاحدی تفاوت دارد و به لحاظ تاریخ نگاری اندیشه‌ای یک کاسه کردن آنان باهم خطی تاریخ نگارانه تلقی می‌گردد. گرچه جلال‌الدین میرزای قاجار در گفتارهای باستان گرایانه [خصوصاً نامه خسروان او] متقدم‌تر از آخوندزاده و کرمانی بود، ولیکن، در گفتارهای عرب‌ستیزانه و اسلام‌ستیزانه هم ردیف دو منورالفکر پیشگفته نبود و به گرد پای آنان نمی‌رسید. قطار تاریخ نگاری جلال‌الدین میرزای قاجار در همان ایستگاه گفتارهای باستان گرایانه شوینستی خود توقف نمود و مسیر تاریخ نگاری خود را بیش از آن ادامه نداد.

می‌شوند» (زائری، ۱۳۸۹: ۲۷۱). بر این اساس، مواضع عرب‌ستیزانه‌ی آخوندزاده و کرمانی با ایجاد دوگانه‌ی «ایران و عرب (بخوانید اسلام)»، بستر و زمینه‌های شکل‌گیری دوگانه‌ی «ایرانیت و اسلامیت» را فراهم کردند. این دوگانگی، «تمایزیابی هویتی» در میان ایرانیان را نه تنها پیچیده بلکه به صورت گفتمانی صورت‌بندی کردند.

اسطوره آریایی؛ بنیان‌تئوریک شکل‌گیری دوگانه «ایرانیت و اسلامیت»

روایت غالب یا گفتمان مسلط در تاریخ و در فهم عام ایرانیان درباره نژاد آریایی بدین صورت است که ایرانیان از نژاد آریایی هستند؛ نژادی که با بخشی از ساکنان اروپا نیز شباهت دارد. بر اساس این دیدگاه، ملت ایران از دوران باستان تاکنون توانسته با وجود هجوم اقوام مختلف، از جمله اعراب، هویت خویش را با اتکا بر فرهنگ و تمدن چند هزار ساله‌اش حفظ کند. این روایت، باور یا تجربه‌ای است که بسیاری از ایرانیان درباره هویت ملی خود دارند یا بارها آن را شنیده‌اند. این گفتمان غالب، در حقیقت بر دوش شخصیت‌هایی همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی قرار دارد؛ به‌طوری‌که هر دو تاریخ‌نگاری خود را بر مبنای اسطوره‌ی «آریایی» تفسیر و تحلیل می‌کردند. از طریق گفتارهای آن‌ها، حوادث و رویدادهای معاصر به گونه‌ای بازنمایی می‌شدند که به قول میرچا الیاده «با نمودگار بی‌زمان افسانه‌ی حماسی سازگار شوند» (الیاده، ۱۳۸۴: ۵۳).

۱ - به زعم ویسپوفر (۱۳۷۸)، آریا که ریشه واژه «اران» در زبان فارسی میانه را تشکیل می‌دهد، از لحاظ ریشه‌های قومی زبانی و جنبه‌های دینی به دوره هخامنشی و حتی زمان‌های دورتر باز می‌گردد. [به نظر نگارنده رساله حاضر مراد ویسپوفر از زمان‌های دورتر، به متون اوستای زرتشتیان بر می‌گردد که بارها از کلمه «ایران ویج» یا «ایران و فجه» استفاده شده است] بنگرید به آثار و تألیفات ابراهیم پورداوود پیرامون متون زرتشتیان از قبیل مزدیسنا، یشتها و... [داریوش و خشایارشا در سنگنبشته‌های خود نه تنها بر خاستگاه «آریایی» خود تأکید می‌کنند، بلکه از اهوره مزدا به عنوان «ایزد آریاییان» سخن می‌گویند و زبان و خط خود را «آریایی» می‌نامند. راست آن است که هخامنشیان در امپراتوری خود بر واژه «پارسی» بیشتر از «آریایی» تأکید کرده‌اند آن‌ها به تعلق خود به تیره‌های پارسی (در تفاوت با مادها، بلخیان و سایر اقوامی که به ایرانی سخن می‌گفتند) اشاره می‌کنند و بر این واقعیت تأکید می‌ورزند که از جنوب باختری ایران امروز آمده‌اند و نام خود را از آنجا (پارس به زبان فارسی باستان؛ و پرسیس به زبان یونانی) گرفته‌اند (ویسپوفر، ۱۳۷۸: ۱۳). همچنین، چنین می‌افزاید که «شگفت‌انگیز است که با سقوط امپراتوری ساسانی مفهوم سیاسی «ایران» نیز از بین رفت. جغرافیدانان و مورخان اسلامی و حتی فردوسی شاعر بزرگ حماسه سرای ایران این اصطلاح را فقط به عنوان برجسته‌ی تاریخی برای امپراتوری ساسانی به کار می‌برند. فقط با ظهور مغولان و خانات ایلخانان بود که نام رسمی «ایران» دوباره به کار رفت و مفهوم سیاسی ایران پایتختی تبریز پذیرش مرز شمال‌خاوری در برابر با ماوراءالنهر، برخی سنت‌های اداری و مالیاتی و جز آن تا سده نوزدهم میلادی معتبر ماند. با وجود این، نام «پارس» به عنوان نام رسمی دولت تا قرن‌ها به کار می‌رفت و فقط در ۱۳۱۳ش / ۱۹۳۴م. بود که جای خود را به واژه «ایران» داد» (همان، ۱۴).

به قول ماکس مولر، «یکی از موضوعات مناقشه آمیز میان کسانی که به تقابل آریاییان و سامیان یا تفاوت های آنان باور داشتند، جایگاه اسطوره در میان آریاییان و باور به نبود آن در میان سامیان بود، و این مسئله نشانه ای از فروتر بودن آن ها پنداشته می شد» (منقول در: عظیمی، ۱۴۰۱: ۳۰۴). برای چالش کشیدن بداهت و انگاره ی غالب در این زمینه، این پرسش طرح می شود که چرا و از طریق چه مکانیزم هایی این صورت بندی گفتمانی از «تمایزیابی هویتی»^۱ در میان ایرانیان امروزی به امری مسلم و بدیهی تبدیل شده است؟ اگر این پرسش را از منظر دیرینه شناسانه مطرح کنیم، آیا این گفتمان نژادی آریایی که امروزه به شکلی نسبی به عنوان نوعی ایدئولوژی عامه پسند درآمده است، می تواند به صورتی دیگر بروز کند؟ و به تعبیری رادیکال تر، آیا اساساً امکان نداشت این گفتمان در تاریخ ایران

شکل نگیرد؟ در تحلیل دیرینه شناسانه، نکته ی مهم این است که «هیچ گاه مردمان حال را در صورتی دیگر نمی بینند و به این نمی اندیشند که می توانست وضع کنونی صورتی دیگر داشته باشد» (کجویان، ۱۳۸۲: ۱۵).

در نگاهی گسترده تر، می توان ابعاد مختلف روایت غالب، مسلم و بدیهی پنداشته شده در مورد نژاد آریایی را به پرسش کشید و چگونگی صورت بندی و هژمونیک شدن آن در تاریخ نگاری معاصر ایران را بررسی کرد؛ اما این بحث از حوصله مقاله حاضر خارج است. با این حال، در ارتباط با ضرورت و اهمیت پرداختن به گفتمان «نژاد آریایی» در این مقاله، به این نکته ی کلیدی بسنده می کنیم^۲ که در واقع یکی از ایدئولوژی های مهمی که میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی با تئوریزه کردن آن، بستر و زمینه های گفتمانی «تمایزیابی هویتی» ایرانیان را بر

۱ - درجه صفر این «تمایزیابی هویتی» در میان ایرانیان ریشه در خوانش نژادی از تاریخ نگاری توسط آخوندزاده و کرمانی دارد. چنانکه این «خوانش نژادی آخوندزاده و کرمانی در تاریخ نگاری مورخان ایرانی دوره های بعد هم کماکان به نحو بارزی مشهود است» (بنگرید به: پارسامقدم (۱۴۰۱)، دو فصلنامه علمی تاریخ نگاری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهر (س)، ۱ سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۵۸-۳۳).

درجه صفر این «تمایزیابی هویتی» در میان ایرانیان را می توان در خوانش نژادی تاریخ نگاری، به ویژه در آثار آخوندزاده و کرمانی، جستجو کرد.

۲ - برای مطالعه بیش تر رجوع شود به: همان.

مبنای شکل‌گیری دوگانه «ایرانیت و اسلامیت» در تاریخ‌نگاری مدرن ایران فراهم آوردند، ایدئولوژی «نژاد آریایی» بوده است.

به تعبیر دقیق‌تر، حامل اصلی و اولیه گفتمان نژادی در ایران مشخصاً میرزا آقاخان کرمانی است. کرمانی نخستین کسی بود که واژه «نژاد آریایی» را در ایران به کار برده است. او در کتاب آئینه سکندری از واژه «آرین» (āriyan) استفاده کرده و نام آن را در داخل پرانتز با خط لاتین ذکر می‌کند؛ این مسئله بیانگر این است که او در بکارگیری این واژه از منابع غربی و شرق‌شناسان تأثیر پذیرفته بود. صادق رضازاده شفق (۱۳۵۰-۱۳۷۰ ش) نیز برای نخستین بار این واژه را ایرانی‌زده کرده و از واژه «آریایی» استفاده کرده است؛ واژه‌ای که به تبع در تاریخ‌نگاری مدرن ایران به همین شکل نوشته و خوانده می‌شود.

فریدون آدمیت، تاریخ‌نگار معاصر ایران و از شارحان متقدم اندیشه‌های آخوندزاده و کرمانی، دیدگاه کرمانی درباره «**نژاد آریایی**» را این گونه بیان می‌کند: «در نظر میرزا آقاخان کرمانی، نژاد آریایی جزء لاینفک هویت ایرانیان است. نژاد ایرانی را می‌ستاید و ایرانیان را «**ملت قدیم و جنس شریف سخت عنصر**» می‌داند که با همه فراز و فرودها همچنان بر صفحه تاریخ پایدار مانده، با این حال تأسف می‌خورد که ایرانیان «نژاد و بزرگی خود» را فراموش کرده‌اند» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۷۸).

میرزا آقاخان کرمانی در مقدمه کتاب «**آئینه سکندری**»^۱ تحت عنوان «**در بیان ابتدای تاریخ ایران و ملت آرین**» درباره چرایی آریایی خواندن ایران چنین می‌نویسد: «و چون عمده و نخبه طوایف آرین به ایران آمدند، لهذا ایران را به نام آنان خواندند، چه ایران مقلوب اُریان است. و آنچه ملافیروز پارسی گفته که ایران به معنی مؤمنان است ناشی از ندانستن زبان پارسی است» (کرمانی، ص ۲۹، بی‌جا، بی‌تا).

فریدون آدمیت درباره «**نژادگرایی**» در اندیشه‌های آخوندزاده می‌نویسد: «از زبان خودش [آخوندزاده] بشنویم: «گرچه علی‌الظاهر ترکم، اما نژادم از پارسیان است... آرزوی من این است

۱- میرزا آقاخان کرمانی در نوشتن کتاب «آئینه سکندری»، به شدت مقلد و متأثر از کتاب «تاریخ ایران» سرجان ملکم است. این تأثیر پذیری از سرجان ملکم خان تا جایی است که بیگدلو (۱۳۸۰) در کتاب «باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران» می‌نویسد: «از فهرست بندی مطالب [کتاب آئینه سکندری] و نیز نقل قول های آقاخان [این تقلید] آشکار می‌شود و نیز فصل آخر را به تقلید از وی در باب احوال و اخلاق و روحیات ایرانیان قرار داده است». (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۰).

که... ایرانیان بدانند که ما فرزند پارسیانیم و وطن ما ایران است... ما را شایسته آن است که اسناد شرافت بر خاک وطن مینو نشان خود بدهیم^۱ (آدمیت، ۱۳۴۹:۲۲).

فریدون آدمیت که از وارثان اندیشه‌های نژادگرایانه آخوندزاده و کرمانی است، با نگاهی همدلانه «قوم آریایی» و «غرور نژادی» را جزء لاینفک ایران باستان می‌داند: «از لحاظ تفکر تاریخی فعلاً به همین اندازه قناعت می‌کنیم که: مفهوم واحد سیاسی و جغرافیایی ایران‌زمین، تصور قوم آریایی، غرور نژادی (و حتی غرور برتری نژادی)، زبان و کیش و سنن مشترک، دید فکری خاص ایرانی، و از همه مهم‌تر هشیاری تاریخی و تصور حاکمیت واحد همه در فرهنگ کهن ایران وجود عینی داشتند» (آدمیت، ۱۳۵۷:۲۵۱-۲۵۲).

پیشاتاریخ شکل‌گیری مرزهای گفتمانی دوگانه «ایران و انیران»^۲:

ریشه‌های شکل‌گیری یا پیشاتاریخی مرزهای گفتمانی و ادبیات گفتمانی دوگانه «ایران و انیران» به دوره پهلوی اول، به‌خصوص دهه ۱۳۱۰ شمسی بازمی‌گردد. این دوگانگی در گفتارها و اندیشه‌های دو شخصیت پیشامشروطه مهم ایران؛ یعنی آخوندزاده و کرمانی، ریشه دارد. این دو اندیشمند بر مبنای نگرش‌های «عرب‌ستیزانه» و «ایران‌ستایانه» خود، نظام گفتمانی خاصی را ایجاد کردند که در آثار و نوشته‌هایشان به وضوح قابل مشاهده است. در همین چارچوب، در سال ۱۳۱۰ شمسی کتابی با عنوان «انیران» توسط سه نویسنده معاصر نام‌آور ایرانی؛ صادق هدایت، بزرگ علوی و شین پرتو نوشته شد. این اثر مشترک، نمونه‌ای بارز و گویای نظام گفتمانی «انیرانی» به شمار می‌رود؛ نظامی که ریشه در اندیشه‌های آخوندزاده و کرمانی دارد و بر جریان روشنفکری و ادبیات ایران در دوره‌های پس از آن تأثیر قابل توجهی گذاشته است. شاهرخ مسکوب در کتاب خود با عنوان «هویت ایرانی و زبان فارسی» به چگونگی شکل‌گیری دوگانه «ایرانی و

۱- نامه‌ها، ص ۲۴۹. (منقول در آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده ص ۲۲، پاورقی).

۲- در دانشنامه ایرانیکا درباره مفهوم «انیران» (Aneran) آمده است: «انیران یک مفهوم دینی-زبانی-قومی به معنی نایرانی یا نآریایی است. در مبنای کلی، به تمامی سرزمین‌های غیرایرانی، انیران گفته می‌شود اما در نوشته‌های دینی، این مفهوم برای اشاره به دشمنان زرتشتیان و ایرانیان به کار رفته است» (منقول در: <http://www.iranicaonline.org/articles/eran-eransah>). همچنین، ضیاء ابراهیمی (۱۳۹۶)، «انیران» را در مقاله «حافظه ناسیونالیستی و ناکامی‌های تاریخ نگاری ایران» این گونه تعریف می‌کند: «انیران» واژه‌ای است از فارسی میانه، به معنای هر آن چیزی که بیرون از قلمرو ایران قرار می‌گیرد یا به عبارت دیگر «غیر ایران»^۳ (Zia-Ebrahimi, 2016:49).

غیرایرانی» اشاره کرده و می‌نویسد: «البته در دوره‌های پیش هم ما ملتی بودیم با هویتی مخصوص به خود، و تصویری از ایرانی و ایرانی داشتیم. برایمان اصل «ایرانی بودن» بود و دیگران را «انیران»- نایرانی- می‌گفتیم» (مسکوب، ۱۳۸۵: ۱۷). افزون بر این، تورج اتابکی تاریخ‌نگار معاصر ایران نیز در این زمینه اظهار می‌کند: «ایران پاک» که در مقابل انیران تعریف می‌شود» (اتابکی، ۱۳۸۱: ۳۶). مسکوب در ادامه تحلیل خود، به این مسئله اشاره دارد که «دنیا تقسیم شده بود به دو دسته، ایرانی و غیر ایرانی. این ایرانی‌ها بیشتر توجه من به دوره ساسانی است نوعی اشتراک در جهان‌بینی داشتند، در کلیات اساطیر مشترکی داشتند...» (مسکوب، ۱۳۸۵: ۱۷). مسکوب برای تأکید بر این دوگانگی «ایرانی و غیر ایرانی»، به شعر معروف فردوسی استناد می‌کند: «شعر فردوسی را لابد به خاطر دارید:

از ایران و از ترک و از تازیان

نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود

سخن‌ها به کردار بازی بود»

این استناد تأکیدی است بر تقسیم‌بندی مفهومی ایرانی‌ها و «انیرانی‌ها» در تفکرات تاریخی و ادبیاتی که از گذشته دور تاکنون بر فرهنگ ایرانی تأثیر گذاشته است.

شاهرخ مسکوب در تحلیل خود این دوگانگی را به یونانیان تشبیه کرده و می‌نویسد: «گمان می‌کنم این عوامل... استخوان‌بندی تمایز ما از دیگران می‌شد... آن‌ها هویتی مخصوص به خود داشتند و به این آگاه هم بودند؛ شاید شبیه یونانی‌ها که مردم را تقسیم می‌کردند به یونانی و بربر» (به معنای خارجی و بیگانه)» (مسکوب، ۱۳۸۵: ۱۸).

مسکوب با این تشبیه درصدد بررسی مفهوم دوگانگی «ایرانی و انیرانی» در بستر تاریخی و فرهنگی است و شباهت‌هایی را بین این تمایز و نگرش یونانیان در تقسیم‌بندی «یونانی و بربر» ترسیم می‌کند.

تعیّنِ گفتارهایِ دوگانهٔ آخوندزاده و کرمانی در (پراکسیس)ِ کردارهایِ حکمرانیِ دولتِ پهلوی اول

مورخان و نویسندگان دهه‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ که از گفتارهای میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی تأثیر پذیرفته بودند، «در جستجوی غرور ملی و جایگاهی در میان ملل جهان بودند و همچنان در تجلیل از دوران پیش از اسلام پایدار ماندند. انتشار مطالعاتی درباره تاریخ و اسطوره‌های ایران توسط شخصیت‌هایی همچون حسن پیرنیا، تحقیقاتی درباره آیین زرتشت و متون مقدس آن توسط ابراهیم پورداود، و تدوین جلد اول فرهنگ عظیم علی‌اکبر دهخدا همگی در جهت تحکیم بیشتر و توجه به فرهنگ ملی ایران صورت گرفت» (نبوی، ۱۳۸۸: ۷-۶). دولت پهلوی اول در بستر دو نظم گفتمانی مختلف، در ششم دی‌ماه ۱۳۱۳ ش. اعلامیه‌ای رسمی صادر کرد و از کشورهای خارجی خواست که در مکاتبات رسمی خود به جای واژه‌های «پرسیا»، «پرس» و «پرسه»، از واژه «ایران» استفاده کنند. در ادامه، زوایای مختلف این دو نظم گفتمانی و ساختار تاریخی آن‌ها با نام‌گذاری قراردادی تحت عنوان «نظم گفتمانی اول» (که در داخل مرزهای ایران شکل گرفت) و «نظم گفتمانی دوم» (که در خارج از مرزهای ایران رخداد) توضیح داده خواهد شد.

نظم گفتمانی اول^۱ و تاریخ اکنون آن

نظم گفتمانی اول مربوط به داخل مرزهای ایران است. برای روشن‌تر شدن تاریخ اکنون این نظام گفتمانی، نمونه‌ای ارائه می‌شود. در سایت رسمی سفارت جمهوری اسلامی ایران در بخارست^۲ در بخش «معرفی ایران» با عنوان «دربارهٔ ایران» در سطر نخست چنین آمده است: «سرزمینی که اکنون آن را با نام ایران می‌شناسیم، در طول تاریخ نام‌های زیادی داشته است، شاید نام پرشیا و ایران را از گذشته‌ها شنیده باشید اما جالب است بدانید آریایی‌ها سرزمین خود را ایریو دئینگه‌ونام یا ایریوشینم می‌نامیدند که به معنای مسکن آریایی‌ها بود، بعدها با به وجود آمدن حکومت به میهنشان ایریانو خُشترُ به معنای پادشاهی ایرانیان نامیدند که بعدها به اِثران شتر یا ایران

۱ - همانطور که گفته شد، اصطلاحات «نظم گفتمانی اول» و «نظم گفتمانی دوم» در این مقاله به‌صورت قراردادی به‌کار گرفته شده‌اند و نویسنده برای تبیین بهتر مفاهیم و دستیابی به اهداف پژوهش از آن‌ها بهره برده است.

۲ - بخارست بزرگ‌ترین شهر و پایتخت کشور رومانی است.

شهر تغییر یافت. ایران، کوتاه شده همین نام است. ایرانیان هزاران سال سرزمین خود را ایران می‌دانستند اما اروپایی‌ها تا سیصد سال پیش هرگز این نام را به کار نبردند و در جای آن از واژه پرشیا استفاده می‌کردند. رضاشاه پهلوی کسی بود که تصمیم گرفت نام رسمی کشورمان را به ایران تغییر دهد. هدف او از این کار اعمال قدرت بر سراسر کشور بود، کشوری با تنوع قومی و فرهنگی بالا. دولت رضاشاه در سال ۱۳۱۳ شمسی به دولت‌های خارجی اعلام کرد که از این پس فقط از نام «ایران» در مکاتبات رسمی استفاده شود. در ۱ فروردین ۱۳۱۴ طبق بخشنامه وزارت امور خارجه، نام کشور در مکاتبات رسمی از واژه‌های پرس و پرشیا به ایران تبدیل شد.^۱ (سایت رسمی سفارت جمهوری اسلامی ایران در بخارست).

یرواند آبراهامیان (۱۳۷۷) درباره تغییر نام ایران و سیاست‌های فرهنگی باستان‌گرایانه مربوط به آن چنین می‌نویسد: «شاه [رضاخان] در سال ۱۹۳۴ میلادی به ترغیب سفارت خود در برلین فرمان داد که از این پس نام ایران جایگزین پارس شود. بخش‌نامه‌ی دولتی توضیح می‌داد که نام پیشین یادآور انحطاط دوران قاجار بود و فقط به استان فارس اشاره داشت؛ در حالی که نام فعلی یادآور شکوه و عظمت باستان است و به زادگاه «نژاد آریایی» دلالت دارد» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۳۱).

مطلب موجود در سایت رسمی سفارت جمهوری اسلامی ایران در بخارست در بخش «درباره ایران» حاوی گزاره‌ها و پیام‌های گفتمانی مهمی است که نشان‌دهنده نفوذ و رسوخ گفتارهای آریاباورانه‌ای است که میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی بنیان‌گذاری کرده بودند. سعید نفیسی (۱۳۴۵-۱۲۷۴)، به عنوان یکی از کارگزاران و حاملان این گفتمان در دوره رضاخان، این گزاره‌ها را در قالب تغییر نام کشور از «پارس و پرشیا» به «ایران» بازتولید کرد. جالب توجه است که در سایت رسمی سفارت جمهوری اسلامی ایران در بخارست، وقتی نقل قولی مانند «رضاشاه در سال ۱۳۱۳ شمسی به دولت‌های خارجی اعلام کرد که از این پس فقط از نام «ایران» در اشاره به این کشور استفاده شود» آورده شده، هیچ اشاره‌ای به سعید نفیسی و یادداشت معروف او با عنوان «از این پس همه باید کشور ما را به نام ایران بشناسند» نمی‌شود. این موضوع نشان می‌دهد که این گزاره به‌طور ناخودآگاه تحت تأثیر هژمونی گفتمانی موجود و نه صرفاً تأثیر مستقیم نفیسی یا حتی آخوندزاده و کرمانی در نظام گفتاری و گفتمانی اکنون ایران بازتولید شده

۱- سایت سفارت جمهوری اسلامی ایران در بخارست. دسترسی در مورخ نهم فروردین ۱۴۰۲

است. مسئله اساسی در اینجا، بررسی چگونگی تأثیر گفتمان‌ها و گزاره‌های پیشین در شکل دهی به نظم گفتمانی اکنون و بازتولید دانش و گفتارهای تاریخی در نظام کنونی ایرانیان است. نظام گفتمانی اول از طریق سرایت گفتارهای ایدئولوژیک آخوندزاده و کرمانی^۱ به تاریخ نگاری دوره های بعد از مشروطه (پسا آخوندزاده و کرمانی) و بطور مشخص تاریخ نگاری مورخان و روشنفکران دولت پهلوی اول که باز بطور مشخص تر در تاریخ نگاری سعید نفیسی (۱۳۴۵-۱۲۷۴) به بار می نشیند و توجیه و دلیلی موجه برای این تغییر نام در اختیار نفیسی می دهد. تا اوایل قرن بیستم، مردم جهان کشور ما را با عنوان رسمی پارس یا پرشین می شناختند؛ اما در دوران سلطنت رضاخان که بازگشت به ایران باستان و تأکید بر ایران پیش از اسلام دغدغه مهمی شده بود، گروهی از روشنفکران باستان گرا مانند سعید نفیسی، محمدعلی فروغی و سیدحسن تقی زاده با حمایت مستقیم رضاخان گردهم آمدند که به این منظور اقداماتی را انجام دادند، سعید نفیسی که از مشاوران مقرب رضاخان بود به وی پیشنهاد کرد نام کشور رسماً به «ایران» تغییر یابد، که در نهایت، این پیشنهاد در دی ماه ۱۳۱۳ شمسی عملی شد و روز اول فروردین ۱۳۱۳ شمسی طبق بخشنامه وزارت امور خارجه نام «پارس» یا «پرشیا» رسماً به «ایران» تغییر یافت.

به عبارتی، در دی ماه ۱۳۱۳ ش. به پیشنهاد سعید نفیسی بود که نام کهن و باستانی ایران، به عنوان نام رسمی این فلات برگزیده شد و تا آن زمان کشورهای خارجی، ایران را «پرشیا» و «پرس» می خواندند.

۱- اشاره به این نکته مهم ضرورت دارد که گرچه ما در اینجا به تأثیر اندیشه های کرمانی و آخوندزاده اشاره می کنیم و سعید نفیسی همان حرف های این دو منوال فکر مشروطه را بی کم و کاست می زند، ولیکن، هرچند گفتارهای آخوندزاده و کرمانی به خصوص گفتارهای نژادگرایانه آریاباورانه آنان به صورت گزاره های پراکنده در نوشته های روشنفکران دوره رضاخان مشاهده می شود و تاجایی که ما اطلاع داریم به عنوان مثال سعید نفیسی در بحثی که درباره نژادگرایی و به ویژه درباره «نژاد قاجارها» در کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر» بحث می کند و این سؤال را پیش می کشد که «قاجارها از چه نژادی بودند؟» (نفیسی، ۱۳۸۳: ۲۰)، در اینجا اشاره ای مستقیم به آخوندزاده و کرمانی و اندیشه هایشان ندارد (یا حتی در جاهای دیگر) ولی نفیسی مورخ برجسته معاصر ایران! نیز خواه ناخواه متأثر از گفتارهای نژادی به ارث رسیده از آخوندزاده و کرمانی و پیام رسان این گفتارهای نژادی شده است. این هم از ویژگی های خاص «گفتمان است» که به قول فوکو در جایی گفته بود گفتمان خودش را تحمیل می کند!

سعید نفیسی در دهم دی ماه سال ۱۳۱۳ با انتشار مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات^۱ تحت عنوان «**از این پس همه باید کشور ما را به نام ایران بشناسند**» می‌نویسد: «حق همین بود که ما از تمام دول اروپا خواستار شویم که این اصطلاح غلط را ترک کنند و مملکت ما را همچنان که ما خود همواره نامیده‌ایم ایران و منسوب آن را ایرانی بنامند» (روزنامه اطلاعات). سعید نفیسی در مقاله‌اش این گونه می‌آورد: «کسانیکه روزنامه‌های هفته گذشته را خوانده‌اند شاید خبر بسیار مهمی را که انتشار یافته بود با کمال سادگی برگذار کرده باشند، خبر این بود که دولت ما به تمام دول بیگانه اخطار کرده است که از این پس در زبان‌های اروپایی نام مملکت ما را باید «ایران» بنویسند» (همان).

سعید نفیسی در چارچوب گفتمان باستان‌گرایانه‌ای که از میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی به ارث رسیده و بر دوره هخامنشیان و شخصیت بنیان‌گذار آن، «کوروش»، تأکید داشت، به توضیح چرایی تغییر نام از «پرشیا» و «پارس» به «ایران» می‌پردازد.

نفیسی در این تحلیل، از همان گزاره‌های گفتمانی آخوندزاده و کرمانی استناد کرده و در همان میدان گفتمانی قلم‌زنی می‌کند. او با ارجاع به این مفاهیم تاریخی و هویتی، دلالت‌های تغییر نام را توضیح می‌دهد و گفتمان باستان‌گرایانه‌ای را که بر مبنای افتخار به هویت آریایی و دوران باستان بنا شده است، تقویت می‌کند: «سبب این بود که هنگامی که دولت هخامنشی را در سال ۵۵۰ پیش از میلاد یعنی در ۲۴۸۴ سال پیش کوروش بزرگ پادشاه هخامنش تشکیل داد و تمام

۱ - روزنامه اطلاعات به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی (عباس مسعودی) در تهران تأسیس و شماره اول آن عصر یکشنبه ۱۹ تیر ماه ۱۳۰۵ شمسی مطابق ۳۰ ذیحجه ۱۳۴۴ قمری روی یک ورق بزرگ که در مطبعه سربی (روشنائی) چاپ شده؛ منتشر شده است در بدو تأسیس اطلاعات به وسیله (مرکز اطلاعات ایران) که مؤسسه‌ای برای نشر مطبوعات فارسی در تهران بوده و آقای عباس مسعودی نیز در آن عضویت داشته نشر می‌شده و در شماره اول هم این موضوع تصریح شده یعنی در زیر اسم صاحب امتیاز و مدیر نوشته شده: «ناشر: مرکز اطلاعات ایران» روزنامه اطلاعات یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار و متنوع و مفید ایران است و کمتر روزنامه، به غیر از چند روزنامه دولتی که در زمان ناصرالدین شاه منتشر می‌شد؛ از قبیل وقایع اتفاقیه؛ اطلاع؛ ایران؛ تاکنون مانند اطلاعات بدون وقفه و تعطیل انتشار یافته است. روش ملایم و سبک متین اطلاعات سبب گردیده که از به دو تأسیس تاکنون (شهریور ۱۳۲۰ شمسی) فقط یک بار؛ بعد از وقایع ۱۷ آذر ۱۳۲۱ برای مدت چهل و سه روز توقیف و باز مجدداً منتشر گردد توقیف جراید نیز در این موقع به علت پیش آمد وقایع ۱۷ آذر طهران بود و تمام جراید طهران از انتشار ممنوع گردیده و منحصرأ یک روزنامه از طرف دولت منتشر می‌شد.

صدر هاشمی، م. (۱۳۶۳). تاریخ جراید و مجلات ایران. اصفهان: کمال.

جهان متمدن را در زیر رایت خود گرد آورد چون پدران وی پیش از آن پادشاهان دیاری بودند که آن را «پارسا» یا «پارسوا» می گفتند و شامل فارس و خوزستان امروز بود مورخین یونانی کشور هخامنشیان را نیز بنا بر همان سابقه که پادشاهان پارسی بوده اند «پرسیس» خواندند و سپس این کلمه از راه زبان لاتین در زبان های اروپایی به «پرسی» یا «پرسیا» و اشکال مختلف آن در آمد و صفتی که از آن مشتق شد در فرانسه «پرسان» و در انگلیسی «پرشین» و در آلمان «پرزیش» و در ایتالیائی «پرسیانا» و در روسی «پرسیدسکی» شد و در زبان فرانسه «پرس» را برای ایران قدیم پیش از اسلام (مربوط به دوره هخامنشی و ساسانی) و «پرسان» را برای ایران بعد از اسلام معمول کردند» (همان).

به زعم نفیسی، «نژاد آریا است که واژه ایران را وارد تمدن کرده است» (همان) و در چارچوب گفتمانی نژادگرایانه آخوندزاده و کرمانی، این تغییر نام را به بحث های نژادی پیوند می زند و این پیوند را این گونه برقرار می کند و توضیح می دهد که: «تنها در میان علما و مخصوصا مستشرقین معمول شده که کلمه ایران را برای تمام علوم و تمدن های قدیم و جدید مملکت ها و نژاد ها به کار بردند و از آن در فرانسه «ایرانین» و در انگلیسی «ایرانیان» و در آلمانی «ایرانیس» صفت اشتقاق کردند و این کلمه را شامل تمام تمدن های ایران جغرافیائی دانستند» (همان).

سعید نفیسی با استناد به کهن ترین متون و سروده های زرتشتیان، از جمله اوستا، که به قول خودش قدیمی ترین آثار کتبی مربوط به نژاد آریایی هستند، بحث های نژادگرایانه را با تغییر نام پیشگفته (از «پرسیا» و «پارس» به «ایران») این گونه به شکلی توجیه شده و به مفهوم کلی تر تبیین می کند. او با بهره گیری از این متون باستانی و میراث معنوی آریایی، وجاهت تاریخی و فرهنگی این تغییر نام را به مثابه گامی در راستای هویت بخشی و تقویت غرور نژادی ایرانیان ارائه می دهد: «در اوستا که قدیم ترین آثار کتبی این نژادست ناحیه ای که نخستین مهد زندگی و نخستین مسکن این نژاد بوده است به اسم «ایران وئجه» نامیده شده یعنی سرزمین آریاها و نیز در اوستا کلمه «ابریا» برای همین نژاد ذکر شده است. همواره پدران ما به آرائی بودن می بالیده اند چنان که داریوش بزرگ در کتیبه نقش رستم خود را پارسی پسر پارسی و آرائی (هریا) از تخمه آریائی می شمارد و بدان فخر می کند».

سخنان نژادگرایانه سعید نفیسی، که عبدالحسین زرین کوب با ستایشی آگاهانه درباره او گفته بود: «نفیسی شخصیتی چندبعدی داشت: مورخ، محقق، ادیب، منتقد، نویسنده، مترجم، زبان‌شناس و روزنامه‌نگار» (زرین کوب)، واقعاً بعید و شایان تأمل است. با وجود اینکه نفیسی به‌عنوان یکی از مورخان برجسته معاصر شناخته می‌شود، این تناقض آشکار و قابل توجه، قابل اغماض نیست. چرایی و دلیل این تضاد را باید در هژمونی، تسلط و نفوذ گفتمان‌های «نژادی» و «باستان‌گرایانه» در دوره‌های پساآخوندزاده و پساکرمانی جستجو کرد.

سعید نفیسی با بهره‌گیری از «ایدئولوژی آریایی»، در تبیین مفهوم کلمه «ایران» و نام‌گذاری رسمی کشور با این نام می‌نویسد: «در زمانی که سلسله هخامنشی تمام ایران را در زیر رایت خود در آورده معلوم نیست که مجموعه این ممالک را چه می‌نامیده‌اند زیرا که در کتیبه‌های هخامنشی تنها نام ایالات و نواحی مختلف قلمرو هخامنشی برده شده و نام مجموع این ممالک را ذکر نکرده‌اند. قطعاً می‌بایست در همان زمان هم نام مجموع این ممالک لفظی مشتق از آرای باشد زیرا که تمام ساکنین این نواحی خود را آریائی می‌نامیده‌اند و لفظ آریا در اسامی نجبای این ممالک بسیار دیده شده است... بنابراین قدیمی‌ترین نام مملکت ما همین کلمه ایران بوده یعنی نخست نام ایریا که نام نژاد بوده است».

سعید نفیسی در پایان بحث خود درباره تغییر نام کشور از «پارس» و «پرشیا» به «ایران»، در چارچوب گفتمانی نژادگرایانه و آریاباوری، با شوق و اشتیاق از این تغییر نام دفاع می‌کند: «شکر خدای را که این اقدام مهم در این دوران فرخنده به عمل آمد و این دیاری که نخستین وطن نژاد آرای بوده است به همان نام تاریخی و باستانی خود خوانده خواهد شد» (همان).

سعید نفیسی با حسرتی آشکار نسبت به دوران باشکوه ساسانیان، دیدگاهی را بیان می‌کند که پیش‌تر توسط میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی مطرح شده بود و آن دو را می‌توان حاملان اصلی این گفتمان دانست. نفیسی در چارچوب نظم گفتمانی و نظام گفتاری این دو روشنفکر، چنین بیان می‌کند: «اینک در پایان این کار مهمی که به صرفه تاریخ ایران صورت گرفته است جای آن دارد که ما نیز در میان اصطلاح باستانی زمانی ساسانی و ادبای ایران را زده کنیم و مملکت ایران را هم پس از این ایرانشهر بنویسم و بگوئیم زیرا گذشته از آن که یادگار حشمت و شکوه ساسانیان را زنده کرده‌ایم و دیار اردشیر بابکان و انوشیروان را بهمان نامی که

ایشان خود می خوانده اند نامیده ایم که کلمه بسیط را به جای دو لفظ مرکب به کار برده ایم و امیدوارم که این پیشنهاد در همان پیشگاهی که پاسبان تمام بزرگی های گذشته و آینده ایران است پسندیده و پذیرفته آید» (همان).

گزاره های نژادگرایانه و باورهای آریایی که در دوران مشروطه توسط دو منورالفکر برجسته، یعنی آخوندزاده و کرمانی، مطرح شده بود، در آثار و نوشته های روشنفکران، نویسندگان و مورخان دوره های پس از آن ها به وضوح مشاهده می شود. این اندیشه ها، که به طور مشخص در آثار مورخ معاصر ایران، سعید نفیسی، بازتاب یافته است، به شکلی مداوم بازتولید شده و در قالب های جدیدی ارائه شده اند. این روند را می توان به نوعی پیامد و محصول همان گفتارهایی دانست که آخوندزاده و کرمانی حاملان اصلی آن گفتمان بودند.

نظم گفتمانی دوم و تاریخ اکنون آن

همان طور که پیش تر اشاره شد، فضای گفتمانی دوم به مناقشات و منازعات گفتمانی مربوط می شود که در آن سوی مرزهای ایران رخ داده است و «تاریخ اکنون» مسئله را آشکار می سازد. در سال ۱۳۱۳ خورشیدی، زمانی که حزب نازی در آلمان قدرت را در دست داشت و مدعی برتری نژاد آریایی بود، به دلیل روابط نزدیک سیاسی میان دولت رضاشاه و رژیم نازی (شیرازی، ۱۳۹۵: ۷۱۰)، عوامل دولت آلمان پیشنهادی به سفارت ایران در برلین ارائه کردند. بر اساس این پیشنهاد، نام کشور ایران، که در زبان های اروپایی به پرشیا شهرت داشت، به «ایران» تغییر یابد. حکومت آلمان مجموعه ای کتاب بالغ بر ۷۵۰۰ جلد را تحت عنوان «کتابخانه علمی آلمان» به ایران هدیه کرد. این کتاب های با دقت انتخاب شده با هدف متقاعد کردن خوانندگان ایرانی به مأموریت فرهنگی آلمان در شرق، و وجود پیوند خویشاوندی میان رایش ناسیونال سوسیالیست و فرهنگ آریایی ایران، به ایران اهدا شدند» (ضیاء ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۱۲۴).

وزیر امور خارجه وقت باقر کاظمی (مذهب الدوله) پیشنهاد دولت آلمان را با نظر موافق به عرض رضاشاه می رساند و با تایید او در دی ماه ۱۳۱۳ به تمام دولت های جهان اعلام می شود که نام رسمی کشور ایران است و در مکاتبات باید به کار برده شود (صدیق، ۱۳۵۴: ۲۳۶). دولت برای

توجیه این تغییر نام اطلاعاتی ای داد مبنی بر این که «از نقطه نظر نژادی چون مولد و منشأ زاد آری‌ن در ایران بود طبیعی است که ما نباید از این اسم بی بهره بمانیم» (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۷۸). در هفتم آوریل سال ۱۸/۲۰۱۸ (فروردین ۱۳۹۷)، برنار آنری لوی، فیلسوف جنجالی فرانسوی، طی برنامه‌ای در کانال ۲ تلویزیون فرانسه مدعی شد که نامگذاری کشور ایران متأثر از اندیشه‌های نازی در دهه ۱۹۳۰ میلادی بوده و این نام به جای اصطلاح «پرشیا/پارس» جعل شده است.^۱ در غرب پیرامون این حرف‌های برنار آنری لوی موضع گیری‌های مختلفی شد. فارغ از درستی یا نادرستی این گزاره‌ها پیرامون این مناقشه، مسئله‌ای که برایمان اهمیت دارد، این است که این موضوع امروزه حتی در خود غرب هم محلِ منازعات گفتمانی شده است و مقصودمان از آوردن آن نشان دادن تاریخ اکنون مسئله می‌باشد.

به طور خلاصه، این فضای گفتمانی در سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ میلادی، در خارج از مرزهای ایران و به‌ویژه در آلمان شکل گرفت؛ جایی که حزب نازی از «نژاد آریایی» به عنوان «نژاد برتر» یاد می‌کرد. بر اساس این دیدگاه، و با توجه به اینکه ایران به عنوان خاستگاه اصلی نژاد آریایی شناخته می‌شد، رژیم نازی دولت رضاشاه را به تغییر نام کشور از «پرس» و «پرشیا» به «ایران» تشویق کرد. نویسندگان و روشنفکران پساآخوندزاده و پساکرمانی نیز، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد (برای نمونه، کتاب انیران تألیف مشترک شین پرتو، بزرگ علوی، و صادق هدایت)، تحت تأثیر این نظام‌های گفتمانی، به‌ویژه نظم گفتمانی داخلی ایران، قرار گرفتند. این نظام‌ها با ایجاد دوگانه «ایران باستان» و «دوره اسلامی»، از یک سو، با تأکید بر نگاه نژادی و حسرت نسبت به شکوه و عظمت ایران باستان، به‌ویژه دوره ساسانیان، و از سوی دیگر، با متهم کردن دوره اسلامی به عنوان عامل اصلی بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی‌های ایرانیان، به صورت‌بندی گفتمانی تمایزیابی هویتی در میان ایرانیان پرداختند. این تمایزیابی هویتی که در تاریخ‌نگاری معاصر ایران بازتاب یافته است، در واقع، محصول و پیامد گفتارهای دوگانه‌انگار میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی است که در بطن خود، دوگانه «ایرانیت و اسلامیت» را تداوم بخشیده‌اند. (درجه صفر). در نهایت، حاملان و کارگزاران اصلی صورت‌بندی گفتمانی تمایزیابی هویتی بر مبنای دوگانه «ایرانیت و اسلامیت»، آخوندزاده و کرمانی هستند. به بیان دیگر، اگر این دو منورالفکر پیشامشروطه چنین

۱- وبسایت خبر آنلاین، دسترسی نگارنده در مورخه بیستم آذرماه ۱۴۰۱.

گزاره‌هایی را که حامل این دوگانه بودند، مطرح نمی‌کردند، شاید اساساً صورت‌بندی گفتمانی **تمایزیابی هویتی** در میان ایرانیان، به شکلی که امروزه با آن روبرو هستیم، هرگز شکل نمی‌گرفت (رویداد).

جمع بندی

تحلیل دوگانگی «ایرانیّت و اسلامیت» از منظر دیرینه‌شناسی فوکویی و تحلیل گفتمان فوکویی با تمرکز بر مفاهیمی کلیدی همچون تاریخ اکنون، صورت‌بندی گفتمانی، نظام دانش قدرت و درجه صفر، تحلیل جامع از چگونگی شکل‌گیری، بازتولید و تثبیت این دوگانگی در بستر تاریخی و اجتماعی ایران ارائه می‌دهد. بر اساس تحلیل گفتمانی فوکویی، دوگانگی «ایرانیّت و اسلامیت» نه تنها به عنوان مسئله‌ای تاریخی بلکه به عنوان مسئله‌ای زنده در ارتباط با «تاریخ اکنون» بررسی می‌شود؛ مفهومی که به بررسی شبکه پیچیده گفتمان‌ها در زمان حال با توجه به ساختار قدرت و دانش تأکید دارد. **صورت‌بندی گفتمانی** به معنای مجموعه‌ای از معانی و تحلیل‌هایی است که در طول زمان در ارتباط با نظام‌های دانش و قدرت تولید شده و بر روابط اجتماعی تأثیر گذاشته‌اند. در این راستا، دوگانگی «ایرانیّت و اسلامیت» در قالب صورت‌بندی گفتمانی در دوره‌های مختلف تاریخی به ویژه در عصر روشنفکری و تحولات سیاسی ایران تولید شده است. میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی در دوره پیشامشروطه به مثابه کارگزاران محوری گفتمان مدرن ایرانی، این دوگانگی را با تأکید بر «عرب‌ستیزی»، «ایران‌ستایی» و «نژاد آریایی» برای نخستین بار طرح کردند و تمایز هویتی در بستر تاریخ و فرهنگ ایرانی را صورت‌بندی نظری کردند. تحلیل گفتمانی فوکویی نشان می‌دهد که این صورت‌بندی گفتمانی در بستر نظام دانش-قدرت شکل گرفت و به ابزاری برای بازتولید سیاست‌ها و تحلیل‌های اجتماعی در تاریخ ایران بدل شد. **نظام دانش-قدرت** در تحلیل فوکویی به شبکه‌ای از دانش‌ها و قدرت اشاره دارد که در درون روابط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شکل گرفته و گفتمان‌های خاصی را تولید می‌کند. دوگانگی «ایرانیّت و اسلامیت» در این بستر به عنوان نظامی از دانش و قدرت عمل کرد که در طول زمان به ابزار سیاست‌گذاری‌ها، تحلیل‌های اجتماعی و بازتعریف هویت ایرانیان تبدیل شد. در دوره پهلوی اول و دوم، دولت‌ها از این دوگانگی به عنوان ابزاری

برای ایجاد هویتی مستقل بر اساس ایران باستان و مفهوم نژاد آریایی بهره بردند. مفهوم **درجه صفر** در تحلیل گفتمان فوکویی به معنای نقطه‌ای از گفتمان اشاره دارد که در آن نظم‌های اجتماعی تثبیت شده وجود ندارد. دوگانگی «ایرانیت و اسلامیت» نیز در این درجه صفر قابل بررسی است؛ جایی که مفاهیم و نظام‌های دانش و قدرت برای بازتعریف هویت و حل تضادها و بحران‌های اجتماعی و تاریخی تلاش می‌کنند.

تاریخ اکنون ایران، به معنای بررسی این شبکه گفتمانی و بحران‌های ناشی از آن در زمان حال، نشان می‌دهد که دوگانگی «ایرانیت و اسلامیت» به عنوان عاملی اجتماعی، سیاسی و تاریخی همچنان در بستر جامعه مدرن ایرانی حضور دارد و پرسش‌ها و چالش‌هایی را در سطح هویتی ایجاد کرده است.

در این بستر، روشنفکری ایران در دوره معاصر با کسانی همچون شین پرتو، بزرگ علوی و صادق هدایت مواجه می‌شود که با تألیف اثر «**انیران**» درصدد بازتولید و تئوریزه کردن دوگانگی «ایرانیت و اسلامیت» برآمدند. این اثر نمادی از دوگانگی «ایران و انیران» و بازتولید گفتمانی این دوگانگی در ادبیات و روشنفکری معاصر ایران بود؛ گفتمانی که با تاریخ، سیاست و هویت اجتماعی در ارتباط است و به مثابه نمادی از بحران هویتی تحلیل شد.

ایدئولوژی باستان‌گرایانه که در بستر گفتمان «ایرانیت و اسلامیت» تولید شده بود، در سیاست‌های مدرن ایران به ویژه در دوره پهلوی اول و دوم به صورت عملی درآمد و به مبنای سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و اجتماعی تبدیل شد. در این دوره، دولت‌ها با تکیه بر مفاهیم ایران باستان و نژاد آریایی تلاش کردند تا هویتی مستقل، متفاوت و چه بسا متضاد از فرهنگ اسلامی ایجاد کنند.

این سیاست‌ها و تحلیل‌های اجتماعی با هدف بازتعریف هویت ایرانیان، بازتولید گفتمان‌ها و بازسازی مناسبات اجتماعی و فرهنگی شکل گرفتند. تاریخ اکنون ایران نشان می‌دهد که دوگانگی «ایرانیت و اسلامیت» همچنان به مثابه مسئله‌ای اجتماعی و سیاسی در بستر جامعه معاصر ایران باقی مانده است.

تحلیل گفتمانی فوکویی با استفاده از مفاهیم دیرینه‌شناسی و تاریخ اکنون نمایانگر این است که این دوگانگی نه تنها در متون روشنفکری و تاریخ‌نگاری، بلکه در سیاست‌ها و مناسبات

اجتماعی نیز ریشه دارد. این تحلیل تأکید دارد که بررسی دوگانگی مذکور برای درک تضادها، بحران‌ها و تناقضات هویتی معاصر ایرانیان امری ضروری است و تحلیل این گفتمان می‌تواند در فهم بهتر رویدادها و سیاست‌های مدرن ایران به ما کمک کند.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

کنکاش در تاریخ اکنون ایرانیان، گویای آن است که مسئله تمایزبایی هویتی در زندگی روزمره ایرانیان نیز همچنان حضور، بروز و ظهور دارد و اساس و مبنای این تمایزبایی، صورت بندی گفتمانی دوگانه «ایرانیت و اسلامیت» به مثابه هسته‌های سامان بخش نظام قدرت دانش و به منزله چارچوب‌های تعیین بخش گفتمان‌های هویتی در تاریخ نگاری ایرانی می‌باشد. کوتاه سخن، پاسخ پرسش اصلی مقاله حاضر مبنی بر اینکه تمایزبایی هویتی بر مبنای دوگانه «ایرانیت و اسلامیت»، از چه زمانی و طی چه مکانیزم‌ها و سازوکارهایی برای ایرانیان بدل به مسئله شد و چه شد که هویت یابی ایرانیان بر مبنای دوگانه مزبور پروبلماتیک شد؟ را این گونه می‌توان بیان داشت که در واقع، صورت بندی گفتمانی تمایزبایی هویتی در تاریخ نگاری ایرانی به مثابه هسته‌های سامان بخش نظام قدرت دانش در ایران، بازتاب، محصول و پیامد تاریخ نگاری و گفتارهای «دوگانه انگار» میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی، ناظر به «ایرانیت و اسلامیت» است. به تعبیر دیگر، این دو منورالفکر پیشامشروطه از حاملان، فیگورها و کارگزاران اصلی شکل‌گیری صورت بندی گفتمانی «تمایزبایی هویتی» بر پایه دوگانه مزبور بودند، بدان سان که این صورت بندی گفتمانی با تکیه بر گفتارهای «عرب ستیزانه»، «ایران ستایانه» و «نژادگرایانه» [نژاد آریایی] آنان شکل گرفت. به عبارات دیگر، دوگانه «ایرانیت و اسلامیت» به دوره پیشا مشروطه و نوشته‌ها آثار و مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی بر می‌گردد. این دو منورالفکر پیشامشروطه، با تأکید بر گفتارهای عرب ستیزانه و ایران ستایانه خود و برجسته سازی دوگانه «ایرانیت و اسلامیت» با چاشنی نژادی [نژاد آریایی]، تمایزبایی هویتی در میان ایرانیان را برای نخستین بار صورت بندی گفتمانی کردند. دست آخر، این دوگانگی گفتمانی پارادوکسیکال، بدل به یک ایدئولوژی باستان گرایانه شوونیستی فراگیر شد و این ایدئولوژی در آثار، نوشته‌ها و مکتوبات روشنفکران و مورخان دهه‌های بعد از آنان از قبیل حسن

پیرنیا(مشیرالدوله)، عباس اقبال آشتیانی سعید نفیسی و... به مثابه تاریخ‌نگاریِ پسا آخوندزاده و پسا کرمانی تعیین‌گفتمانی یافت. در امتداد این ایدئولوژی بود که «شین پرتو»، «بزرگ علوی» و «صادق هدایت»، با تألیف مشترک کتاب «انیران»، دوگانه «ایرانیت و اسلامیت» را با ادبیات گفتمانی «**ایران و انیران**»، بازتولید و تئوریزه کردند. دست آخر، ایدئولوژی باستان‌گرایانه نهادمند شد، روی زمین نشست و در کردارهای حکمرانی دولت‌های مدرن ایران (پهلوی اول و دوم) متعین شد و الگوی عمل و مبنای سیاست‌گذاری‌های آنان قرار گرفت.

فهرست منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، نشر مرکز، تهران.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۱)، آذربایجان و ناسیونالیسم ایرانی، نشریه علوم انسانی گفتگو، شماره ۹.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷)، مشروطه ایرانی، انتشارات اختران.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۷۴)، نامه ها، ۴۸۱۴، بینا، بیجا.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده چاپ اول تهران، خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷)، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی چاپ دوم، تهران، پیام.
- آدمیت، فریدون (۱۳۷۰)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- آرین پور، یحیی (۱۳۵۰)، از صبا تا نیما، تهران، جلد دوم، شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، تبارشناسی هویت جدید ایرانی، از قاجاریه و پهلوی اول، تهران، نشر نی.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۴)، روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، فرزانه.
- بشیریه، حسین (۱۴۰۱)، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم (اندیشه های مارکسیستی)، جلد اول، چاپ هجدهم.
- بلوندل سعد، جويا (۱۳۸۲)، عرب ستیزی در ادبیات معاصر ایران، ترجمه فرناز حائری، ویراستاری ناصر پورپیرار، تهران، نشر کارنگ.
- بهار، محمدتقی (۱۳۴۹)، (ملک الشعرا)، سبک شناسی، جلد سوم، چاپ سوم، موسسه انتشارات امیرکبیر.
- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- پارسامقدم، رضا (۱۴۰۱)، تعیین نظم گفتمانی خوانش نژادی ناسیونالیست های رمانتیک ایرانی در تاریخنگاری معاصر ایران (از قاجاریه تا پایان دوره پهلوی)، دو فصلنامه علمی تاریخنگاری و تاریخنگاری دانشگاه الزهر (س)، سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۵۸-۳۳.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۹۷)، تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ، انتشارات کتاب ایران نامگ.
- روزنامه شرق، سال، هشتم آبان، سال ۱۳۹۶، شماره ۲۹۹۹.
- زائری، قاسم (۱۳۸۹)، تبارشناسی ایده ملت گرایی در ایران تا پایان دوره رضاخان، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، رساله دکتری، به راهنمایی حسین کجویان.
- سایت رسمی سفارت جمهوری اسلامی ایران در بخارست. <https://romania.mfa.gov.ir>
- شیرازی، اصغر (۱۳۹۵)، «ایرانیت، ملیت، قومیت»، تهران، جهان کتاب.
- شین پرتو، بزرگ علوی و صادق هدایت (۱۳۱۰)، انیران، طهران.
- صدر هاشمی، محمد (۱۳۶۳)، تاریخ جرائد و مجلات ایران. اصفهان، نشر کمال.

- صدیق، عیسی (۱۳۵۴)، یادگار عمر، تهران، دهخدا، جلد اول.
- ضیاء ابراهیمی، رضا (۱۴۰۰)، خودشناسی گرای و بی‌جاسازی: استفاده و سوء استفاده از گفتمان «آریایی‌گرایی» در ایران، ترجمه طرفداری، محمدعلی (۱۴۰۰)، سال ۶، شماره ۳-۴، پاییز و زمستان.
- عظیمی، فخرالدین (۱۴۰۱)، هویت ایران (کاوش در نمودارهای ناسیونالیسم: دیدگاهی مدنی)، انتشارات آگاه.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹)، نظم اشیاء (دیرینه‌شناسی علوم انسانی)، انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۶)، دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۷)، تاریخ جنون، ترجمه فاطمه ولیانی، انتشارات هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۹۷)، مراقبت و تنبیه (تولد زندان)، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۴۰۰)، پیدایش کلینیک (دیرینه‌شناس ادراک پزشکی)، انتشارات نقش و نگار.
- کچویان، حسین (۱۳۸۴)، تطورات گفتمانی هویتی ایران: ایران در کشاکش تجدد و ما بعد تجدد، چاپ اول، تهران، نی.
- کچویان، حسین (۱۳۸۲)، فوکو و دیرینه‌شناسی دانش (روایت تاریخ علوم انسانی از نوزایی تا ما بعد تجدد)، انتشارات دانشگاه تهران.
- کرمانی، میرزا آقاخان (۱۳۹۵)، آینه‌ی سکندری، به کوشش علی اصغر حقدار، تهران: نشر چشمه.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۵)، هویت ایرانی و زبان فارسی، نشر فرزاد.
- مظفری، علی (۱۴۰۰)، شکل دهی به هویت ملی ایران (انگاره وطن برگرفته از تخیل مکان در اندیشه‌های اسلام و ایران باستان)، چاپ اول، انتشارات شیرازه، ترجمه علی رفاهی.
- مؤمنی، محمدباقر، اسلام ایرانی و حاکمیت سیاسی، چاپ اول، westhafen Halle بی تا.
- نبوی، نگین (۱۳۸۸)، روشنفکران و دولت در ایران: سیاست، گفتار و تنگنای اصالت، ترجمه ی حسن فشارکی، چاپ اول، تهران، شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب.
- نقیسی، سعید (۱۳۱۳)، روزنامه اطلاعات، «از این پس همه باید کشور ما را بنام ایران بشناسند».
- نقیسی، سعید (۱۳۸۳)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر؛ از آغاز سلطنت قاجارها تا سرانجام فتحعلی شاه، دو جلدی، ج دوم، تهران: نشر اساطیر.
- وبسایت خبر آنلاین، مورخ بیستم آذرماه ۱۴۰۱.
- ویسهورف، یوزف (۱۳۷۸)، ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، انتشارات ققنوس، چاپ سوم.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۴)، اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکاراتی، انتشارات طهوری.
- Abbas Amanat and Farzin Vejdani (2012), Iran Facing Others Identity Boundaries in a Historical Perspective. First published in 2012 by PALGRAVE MACMILLAN.
- http://www.iranicaonline.org/articles/eran-eransah. (دانشنامه ایرانیکا)
- Zia-Ebrahimi, Reza (2016), "Better a Warm Hug than a Cold Bath: Nationalist Memory.